

<http://www.pecritique.com>

فقد اقتصاد سیاسی
اردیبهشت ۱۴۰۲

حیات برهنه‌ی پرولتاریای محیط زیستی با تکیه بر نمونه‌ی عسلویه

محمد رضا جعفری



منطقه‌ی ویژه‌ی اقتصادی انرژی پارس (عسلویه) در سال ۱۳۷۷ برای بهره‌برداری از منابع نفت و گاز حوزه‌ی پارس جنوبی و انجام فعالیت‌های اقتصادی در محدوده‌ی نوار ساحلی عسلویه و خلیج ناپیند به وسعت ۳۰ هزار هکتار تأسیس شد. امروزه در حدود ۷۰ هزار کارگر، کم یا بیش، در منطقه‌ی عسلویه و کنگان به‌طور دائم یا فصلی مشغول به‌کارند.

شرایط کاری و کارگری در مناطق صنعتی به‌طور عام و عسلویه به‌طور خاص به‌شدت وخیم است. ساعات کار طولانی (۱۲ ساعت و بیشتر) و پرمشقت و پرخطر و بروز بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از آن، روزهای کاری متوالی بدون مرخصی و اسکان در کمپ‌های فرسوده، شلوغ و غیراستاندارد، فقدان تسهیلات رفاهی و تفریحی، کیفیت و کمیت پایین غذا، نبود زمان کافی و مکان مناسب استراحت و غذاخوری نیم‌روزی، فاصله‌ی طولانی بین محل کار و محل اسکان (شخصی یا شرکتی)، شیوع بالای اعتیاد، طبقه‌بندی کارگران به رده‌ی اول و دوم و تحمیل تبعیض‌های شدیدتر در رده‌های پایین‌تر، تکرار حوادث کارگاهی منجر به آسیب جدی و مرگ، پرداخت نامنظم حقوق و حق بیمه‌ی کارگران و بی‌ثباتی شغل و از همه مهم‌تر دستمزدهای ناچیز، به‌واقع ناچیز، ماتریس کار در این مناطق را می‌سازد.^۱ کارگران پروژه‌ای و کارگران موسوم به اورهال (تعمیرات اساسی دوره‌ای) وضعیت بدتری را به دلیل مقطعی بودن کار تجربه می‌کنند.

کارگران عسلویه به مدت ۹ ماه از سال، در دمای بالای ۵۰ درجه کار می‌کنند و رطوبت موجود در هوای داغ در ترکیب با آلودگی‌های شیمیایی، به چنان شدتی می‌رسد که تنفس را برای کارگران دشوار می‌کند. نبود حمایت قانونی، گاه هم‌دستی پنهان مدیران و شرکت‌های خصوصی، فقدان امکان تشکیل‌یابی و چانه‌زنی کارگری وضعیت را رو به بدتر شدن سوق داده است. در این وضعیت اعتراضات کارگری با خواسته‌های ابتدایی و بدیهی مثل دستمزد شایسته، حذف پیمانکاران و دلالتان کار، عقد قرارداد مستقیم، برابری و عدالت مزدی، برخورداری از حق تشکیل، رعایت اصول ایمنی و

^۱ روزنامه اعتماد :: رنج روستایی که شتابزده تبدیل به شهر شد (etemadnewspaper.ir)

بهداشت کار و برخورداری از امنیت شغلی^۲ با برخوردهای انضباطی و امنیتی مانند کسر از حقوق و نزول مرتبه‌ی شغلی و اخراج و زندان پاسخ می‌یابد.

کارگر در این فضا به‌طور سیستماتیک تحقیر می‌شود. همچون ابزار، همچون ماشین‌آلات، و در بسیاری موارد دون‌تر، در نظر گرفته می‌شود: تهی شده از وجوه انسانی، رانده شده به حیات برهنه، همچون دستاویزی برای سوداگری سرمایه. تحقیری ساختاری در سلسله‌مراتب تقسیم کار، که او را جدا از فرایند تولید، جدا از روند تصمیم‌گیری، غایب در توزیع منافع، مطرود از حلقه‌ی اداره‌ی محیط کار درمی‌آورد. تحقیری فردی در شرایط غیرانسانی که او را همچون زنده‌ای لازم و بی‌اختیار و حاضر به پراق، در قالب لشکر بی‌انتهایی برای کار درمی‌آورد که مرگ و حذف یکی بلافاصله از لشکر بیکاران جایگزین می‌شود. بخشی از سود سرمایه در این جا به روش مطلق تأمین می‌شود، با افزایش روزانه کار و اجبار کارگر به تن دادن به شرایط عینی کاری که بر او تحمیل شده است و با کاهش امکان بازتولید شرایط معاش و حیات از طریق سرکوب سطح دستمزدها که نیاز به کار بیشتر در هر شرایطی را موجب می‌شود. به بیان مارکس در گروندریسه این جا تنها تفاوتی صوری میان تولید سرمایه‌دارانه و شکل‌های قدیمی تولید (سرف و برده) وجود دارد. او به قدری مزد و غذا و خواب دریافت می‌کند که بازتولید نیروی کارش و توانایی کار زنده‌اش (گاه به یمن مواد مخدر) و تداوم زیست بیولوژیک‌اش صباحی چند ادامه داشته باشد. هر چه نباشد، لشکر بیکاران پشت در منتظرند. انگلسی دیگر می‌خواهد تا به نحو کتاب «وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان»، وضع طبقه‌ی کارگر در عسویه را تقریر کند.

در کنار این‌ها، وخامت وضعیت کارگری و شرایط کاری را عوارض آلاینده‌ی تشدید کرده است. پس از تأسیس منطقه‌ی ویژه، به علت آلودگی ناشی از تأسیسات صنعتی که در دنیا بی‌رقیب است، بیماری‌های حاد و مزمن و نوظهور در میان نوزادان و ساکنین منطقه به شدت شیوع یافته است. از سوی دیگر وجود بیش از ۲۰ آلاینده‌ی خطرناک مانند بنزن و فلرهای غیراستاندارد برای سوزاندن گازهای مختلف، وقوع و شیوع سرطان

^۲ کارگران عسویه: دستمزد شایسته‌ی حداقل ۱۲ میلیون تومانی نیازمندیم/ به جای ایجاد فضای امنیتی به مطالبات کارگران پروژه‌ای نفت رسیدگی کنید!

و بیماری‌های تنفسی را افزایش داده است. فلزات سنگین خطرناک و هیدروکربن‌های آروماتیک چندحلقه‌ای به‌عنوان محصولات سمی پتروشیمی و گاز عسلویه اثرات سوء خود را در رسوبات ساحلی، آلودگی‌های نفتی خلیج فارس، شیوع فوق‌العاده بالای بیماری‌های آسم و به‌تبع آن بیماری‌های حساسیتی دیگر نشان داده است. عیسی کلانتری، رئیس پیشین سازمان حفاظت محیط زیست می‌گوید: «در سفری که به عسلویه داشتم بیش از ۶ ساعت نتوانستم آنجا دوام بیاورم. گازهای همراهی که می‌سوختند نفس انسان را به شماره می‌انداختند. بازدید من به‌صورت سرزده بود، برخی می‌گفتند در زمان بازدید مسئولان فلرها را خاموش می‌کنند تا آلاینده‌ی کمتر باشد».^۳

علاوه‌براین فعل‌وانفعال‌های حاصل از واکنش اکسیدهای سولفور و نیتروژن با رطوبت هوا، باران‌های اسیدی را موجب شده که علاوه بر آسیب رساندن به پوشش گیاهی و جانوری منطقه، آلودگی خاک و آب‌های زیرزمینی را نیز به دنبال داشته است به‌طوری که اخیراً میعانات گازی وارد آب‌های زیرزمینی عسلویه شده است.^۴ از طرفی تخلیه‌ی پسماندهای صنعتی و مواد خنک‌کننده‌ی تأسیسات که مستقیماً وارد محیط زیست خشکی و دریایی می‌شود، تعادل و نظم اکولوژیک منطقه را برهم زده که از بروز فاجعه‌ی محیط زیستی خبر می‌دهد. گسترش فازهای مختلف منطقه‌ی ویژه‌ی پارس رابطه‌ی معکوسی با گسترش فضای سبز و پوشش درختی منطقه دارد، به‌شکلی که مناطق سرسبز و خوش آب‌وهوا و چشم‌اندازهای کوهستانی منتهی به نوار ساحلی ویژگی‌های زیبای طبیعی خود را از دست داده‌اند.

این‌ها بخشی از مواردی است که در مکاتبات رسمی به‌آن اشاره شده است.^۵ نامه‌هایی که بعضاً شامل دستورالعمل‌هایی برای حفظ توان نیروی کار رسمی و

^۳ اظهارات مهم رئیس سابق سازمان حفاظت از محیط زیست / عسلویه؛ غیرقابل زندگی

^۴ آب‌های زیرزمینی عسلویه آغشته به میعانات گازی / انتقال بحران زیست‌محیطی از روی زمین به

زیرزمین

^۵ مخاطرات زیست‌محیطی عسلویه در مرز هشدار / عدم توجه شرکت‌های پتروشیمی به

استانداردهای لازم

شرکت‌های اصلی و مادر هستند بی‌آن که اشاره‌ای به پیمانکاران و شرکت‌های خصوصی و کوچک کنند که در نبود نظارت و نوعی همدستی پنهان بدترین شرایط را برای کارگران رقم می‌زنند. کارگرانی که با شرایط پیمان متفاوت و با شرایط کاری طاقت‌فرسا و مزایای کم‌تر در معرض آسیب جدی و بی‌علاج آلاینده‌های شیمیایی هستند. اگرچه این آسیب‌ها تنها به کارکنان صنایع پالایشگاهی و پتروشیمی ختم نمی‌شود و روی دیگر قضیه که همواره از سوی نهادهای مربوطه مغفول مانده وضعیت سلامت و رفاه مردم محلی مناطق پیرامونی است (که این خود بررسی جداگانه‌ای می‌طلبد بر اساس مفاهیمی چون استعمار محیط زیستی، امپریالیسم زیست‌بومی و عدالت اقلیمی).

مارکس در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ می‌نویسد: «... حتی نیاز به هوای تازه هم از کارگر دریغ می‌شود. انسان‌ها به خانه‌هایی غارمانند رجعت می‌کنند که اکنون با نفس طاعونی تمدن [سرمایه‌داری، ن] آلوده شده است و علی‌رغم این‌که با هزاران اما و اگر در این مسکن سکنی می‌گزینند، این مأوا برای او چنان بیگانه است که هروقت اجاره‌ی خود را نپردازند از آنها گرفته می‌شود و بیرون‌شان می‌کنند... مسکن دیگر برای کارگران معنایی ندارد. حتی نور و هوا و غیره، ساده‌ترین پاکیزگی‌های حیوانی - دیگر نیاز آدمی به شمار نمی‌آیند...».

در برخورد با شرایط کاری و زیستی منطقه و محیط زیست عسلویه، و در مقابله با طرفداران اصطلاح موهوم سرمایه‌داری واقعی، که قرار است در حین تجلی‌اش و فرارفتن از سرمایه‌داری غیرواقعی موجود، نجات‌بخش مردم و کارگران باشد، باید از چند ابزار مفهومی استفاده کرد برای نشان‌دادن درهم‌تنیدگی این مقوله‌ها و تأثیری که هر یک برهم می‌گذارند. تأثیری که در نهایت ما را با فاجعه‌ای همه‌جانبه در وضعیت انسانی و محیطی عسلویه، و دیگر مناطق صنعتی به‌ویژه در صنعت نفت و گاز، و در تحلیل نهایی در جامعه، مواجه کرده است.

یکی از این مفاهیم اصطلاح پرولتاریای محیط زیستی است که اول‌بار، تا آنجا که می‌دانم، از سوی جان بلامی فاستر، مارکسیست بوم‌گرا و از پیشگامان جنبش اکوسوسیالیسم، وضع شده است. به تعبیر او پرولتاریای محیط زیستی کارگرانی‌اند که

هم‌زمان که در کار مبارزه‌ی طبقاتی علیه شرایط استثمار صنعتی‌اند به مبارزه علیه وخیم‌تر شدن شرایط محیط زیستی سیاره هم همت می‌گمارند، به‌ویژه در جهان جنوب که آسیب‌پذیری اکولوژیکی بیشتری را تجربه می‌کنند. «من معتقدم که ما می‌توانیم ظهور چیزی را در سراسر جهان ببینیم که می‌توان آن را پرولتاریای محیط زیستی نامید. این [نامگذاری جدید] از بسیاری جهات به پرولتاریای کلاسیک ارجاع دارد که در زمان خود تا آن‌جا انقلابی بود که نه فقط بر سر شرایط کاری و شغل، بلکه بر سر جامعه، بهداشت و محیط زیست نیز مبارزه می‌کرد؛ مسائلی که در طول انقلاب صنعتی مورد بحث بودند. امروزه نمی‌توان تأثیرات بحران‌های اقتصادی و اکولوژیکی را در پایه‌ی جامعه کتمان کرد، جایی که آن‌ها با هم شرایط مادی و زندگی روزمره اکثریت عظیم را تعریف و تعیین می‌کنند».^۷ پرولتاریای محیط زیستی از ترکیب تخریب زیست‌بوم و مشکلات اقتصادی در پایین‌ترین سطوح اجتماعی پدیدار می‌شود. «...فجایع به‌راه انداخته شده توسط سرمایه‌داری نه تنها اقتصاد بلکه کل محیط زیست کره زمین را در بر می‌گیرد و منجر به ظهور چیزی می‌شود که می‌توان آن را پرولتاریای محیط زیستی نامید».^۸

در واقع آن‌گونه که مارکس می‌گوید سرمایه‌داری هم‌زمان در حال غارت کار و زمین است و در این بین با برهم‌زدن رابطه‌ی طبیعت و انسان، با سودجویی بی‌وقفه و بی‌مبالات، زیست‌بوم و در ادامه محیط زیست کارگران را وخیم‌تر می‌کند.^۹ از این‌رو سرمایه‌داری هم در کار استثمار کارگران است و همان‌زمان در کار تخریب طبیعت و تحمیل پیامدهای محیط زیستی بر سلامت و زندگی کارگرانی که در محیط کاری در ساعات طولانی حضور دارند و زندگی می‌کنند. سرمایه در کاهش هزینه‌ها و افزایش حاشیه‌ی سودش هیچ محدودیتی را برنمی‌تابد؛ همان‌گونه که هیچ عرصه‌ی طبیعی و اجتماعی را به حال خود وانمی‌نهد. اقدامات حفاظتی برای حفظ زیست‌بوم‌ها و کاهش

⁷ [Capitalism, exterminism and the long ecological revolution](#), John Bellamy Foster, MR online

⁸ [Ecology and the Future of History](#), John Bellamy Foster, Monthly Review

⁹ سرمایه جلد یک، ذیل بخش صنعت بزرگ و کشاورزی

آلاینده‌گی‌ها و انتشار و تخلیه‌ی سیالات و گازهای مضر در طبیعت و دور ماندن از برخی پهنه‌های طبیعی ویژه، برای سرمایه بی‌معناست. منطق مواجهه‌ی سرمایه با کار و با طبیعت منطق سود سریع و آسان است. در این مواجهه پرولتاریای محیط زیستی به دلیل فقر، فقدان مالکیت بر ابزار تولید و وسایل معاش، فقدان امکانات مناسب و ابزارهای چانه‌زنی و مواجهه با خشونت سرمایه و قانونی که حامی سرمایه است آسیب‌پذیرترین طبقه‌ی جامعه است.

علاوه بر این، در شکل خاص زیست و کار کارگران عسلیویه، می‌توان ردپای مفهومی را پی گرفت که آگامبن از آن به «حیات برهنه» تعبیر می‌کند، که به گفته‌ی وی،^{۱۰} حیاتی بیولوژیکی است فاقد هرگونه منزلت نیک و نمادین. حیاتی ازپیش موجود که قدرت حاکم تصرف‌اش کرده، برش اعمال قدرت می‌کند. حیاتی که رو به سعادت نیست و از قبل همه‌ی امکانات و بالقوه‌گی‌هایش را برای تبلور یک زندگی نیک، از طریق بروز و پرورش ظرفیت‌ها و نیروهای درونی انسان، آن‌گونه که مارکس می‌اندیشید، از دست داده، از او ستانده‌اند. حیات برهنه، تا آن‌جا مورد توجه، و نه حتی حمایت، دولت-قدرت حاکم قرار می‌گیرد که تحت انقیاد درآید. بدین ترتیب حیات برهنه، بری از هر هویت نمادین انسانی/سیاسی (سیاستی معطوف به سعادت)، در قالب هویت جدیدی در سامان تولید (تا آنجا که به بحث ما مربوط است) وارد می‌شود: کارگر/پرولتاریا. کارگر دیگر یک شهروند یک دولت-ملت نیست، او رانده از مشارکت سیاسی، مانده در تقدیر زیستی، اسیر در چنبره‌ی کار همچون ضرورت غایی^{۱۱}، به اردوگاه وارد می‌شود، در اردوگاه می‌زید.

^{۱۰} در این بحث از کتاب وسایل بی‌هدف، جورجو آگامبن، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی استفاده کرده‌ام.

^{۱۱} از این نظر، «قلمرو آزادی به‌واقع فقط هنگامی آغاز می‌شود که کار مقید به ضرورت و اقتضای بیرونی پایان می‌یابد. این قلمرو بنا به ماهیت‌اش فراسوی سپهر تولید مادی واقع شده است... قلمرو راستین آزادی، رشد نیروهای انسانی، به‌عنوان غایتی در خود، فراسوی آن آغاز می‌شود.» (سرمایه، جلد سوم، ص ۸۲۸، ترجمه حسن مرتضوی)

اردوگاه آن وضعیت استثنایی است که تعلیق قانون مرئی به نوعی قانون نامرئی سرمایه منتهی می‌شود: این‌گونه کارکن یا بمیر. در اردوگاه حاکم/سرمایه با چیزی جز حیات برهنه‌ای حامل نیروی کار مواجه نمی‌شود. حیاتی که نیروی کارش باید استخراج شود، همچون استخراج ارزش اضافی از بطن کار. اردوگاه اما آن وضعیت استثنایی است که با گسترش منطبق تولید و بازتولید سرمایه، با توسعه‌ی سلب مالکیت به‌مثابه انباشت بدوی دائماً تکرار شونده، اینک به قاعده بدل شده است: کارگاه‌های خارج از شمول قانون کار، شهرک‌ها و کمپ‌های کارگری در عسلویه، ماهشهر، معادن کویری و جایی چون خوزستان هم‌چون کارگاهی بزرگ. ۱۲ پلیس، حراست‌ها-نیروهای امنیتی و دادستان، در ناتوانی شخص حاکم در نگهداشت وضعیت استثنایی به‌مثابه قاعده، وارد عمل می‌شود تا وضعیت در تحقق اهداف از پیش‌معین، در بحث ما استخراج کار از حیات برهنه، تداوم یابد. به بیان آگامبن «پلیس شاید همان مکانی باشد که در آن قرابت و مبادله تقریباً برسازنده میان خشونت و قانون، که مشخصه‌ی سیمای حاکم است، عریان‌تر و عیان‌تر از هر جای دیگر نشان داده می‌شود». ۱۳

بدین‌صورت چهره‌ی طبقه‌ی کارگر در عسلویه، در کارگاه‌ها و پروژه‌های صنعتی به‌مثابه اردوگاه کار، چهره‌ی یک هویت جدا، چهره‌ی یک دیگری، جدا از من و بسیاری از ما که عمدتاً خود را در چیزی چون طبقه‌ی متوسط جا می‌دهیم، نیست. کارگر، با حیات برهنه‌ی به انقیاد کشیده‌شده‌اش در اردوگاه‌های کار، نمود «پارادایم حاکم بر فضای سیاسی [جامعه] است» (آگامبن). کارگر عسلویه، و دیگر اردوگاه‌های کار، نشان می‌دهند که شرایط زیستی و کاری کارگران چیزی جدا از هم، از باقی جامعه و شیوه‌ی

۱۲ به‌عنوان نمونه بنگرید: «کمپ کارگری و شرایط قرون وسطایی/ خور و خواب ۱۴ کارگر در کانکس‌های ۶ متری» و «در کنار معوقات مزدی که اغلب شرکت‌های پیمان‌کاری منطقه پارس جنوبی گرفتار آن هستند، امکانات رفاهی - آسایشی نامناسب بر روحیه و انگیزه کارگران تأثیر منفی می‌گذارد.» و «گزارشی از زندگی کارگران عسلویه، قطب‌گازی جهان»

۱۳ به‌عنوان نمونه بنگرید: «فرماندار عسلویه: در تجمع روز گذشته کارگران تعدادی دستگیر شدند.» و «بازداشت ۵ نفر از نمایندگان کارگران پارس جنوبی پیش از برگزاری تجمع صنفی» و «بازداشت‌شدگان مرتبط با اعتراض کارگران عسلویه آزاد شدند.»

تولیدش و برکنار از روابط اقتصاد سیاسی مستقر نیست. «پرولتاریای انگلیس در قرن نوزدهم نبردی برای محیط زیست را پیش می‌برد که با جدایی کامل کارگران از زمین به دست سرمایه‌داری و نابودی محیط قابل زندگی برای کسانی که در شهرهای صنعتی کار می‌کردند، وخیم‌تر می‌شد. روایت فریدریش انگلس از «قتل اجتماعی» در منچستر و دیگر شهرهای کارخانه‌ای انگلیسی در سال ۱۸۴۴ به‌ویژه بر شرایط محیطی طبقه‌ی کارگر متمرکز بود».^{۱۴}

از این‌رو هر تلاشی برای محو یک تضاد - تضاد کار و سرمایه - می‌باید همراه باشد با تلاش برای حل تضاد دیگر - سرمایه و طبیعت. این دو تضاد مکمل یکدیگر و شانه‌به‌شانه در کار شکل‌دهی به محیط طبیعی و انسانی‌اند. به‌ویژه در کشور ما که با نوع خاصی از سرمایه‌داری، که در برگرفته‌ی روابط درهم‌تنیده و گاه یکسان طبقه‌ی سرمایه‌دار و نهادهای حاکمیتی است، مواجه هستیم، درک این مسأله برای فرارفتن از مناسبات ظالمانه، نسبت به انسان و نسبت به طبیعت، ضروری است. یک پی‌آمد عینی و مهم ناشی از تغییر محیط اجتماعی و اکولوژیکی که محصول تقسیم کار جهانی و انباشت بی‌کنترل سرمایه این است که «مبارزات اقتصادی تنها زمانی معنا دارند که مبارزات محیط زیستی نیز باشند، در حالی که جنبش‌های زیست‌محیطی باید به همان نسبت اقتصادی باشند».^{۱۵}

حالا دیگر آگاهی طبقاتی ملازم با آگاهی محیط زیستی است. حد بالای «آگاهی ممکن» در یک طبقه‌ی به‌واقع مرفقی که مسیر انقلاب را تعیین می‌کند. بدین معنا طبقه‌ی کارگر دیگر صرفاً یک نیروی اقتصادی برای پیشبرد اهداف اقتصادی نیست بلکه نیرویی همه‌جانبه در جامعه، مشخصاً این‌جا محیط زیستی است که با اعلام «یک موجودیت مادی به‌لحاظ اجتماعی متحد» در راه رسیدن به جهانی به‌لحاظ انسانی پایدار اقدام می‌کند. این همان چیزی است که بلامی فاستر از «انقلاب زیست‌بومی» در نظر دارد که در نهایت باید نوعی «زندگی سعادت‌بار در حکم نوعی حیات بسنده» را، به تعبیر آگامبن، ممکن کند؛ زیستی که در آن حیات برهنه از پیش‌مفروض و منقاد

¹⁴ [Ecology and the Future of History](#), John Bellamy Foster

هیچ قدرتی نیست. از این روست که مارکس و انگلس در *خانواده‌ی مقدس* می‌نویسند: «شرایط زندگی پرولتاریا نشان‌دهنده‌ی برآیند همه‌ی شرایط غیرانسانی در جامعه معاصر است... [پرولتاریا] نمی‌تواند خود را بدون از بین بردن شرایطی که زندگانی‌اش در آن قرار دارد رهایی بخشد و نمی‌تواند این شرایط را بدون از بین بردن همه‌ی آن شرایط غیرانسانی زندگی اجتماعی امروز که در وضعیت خودش خلاصه می‌شود، نابود کند.» ۱۶